

■ **احمد رضا صدیقی**

در روزهایی که بر ما گذشت، یکی از خطبای نامدار و پرسابقه کشور و استان قم، مرحوم حجت‌الاسلام و المسلمین سیدمحمد آل‌طه دار فانی را وداع گفت و رهسپار ابدیت گشت. اینک در تکریم پیشینه تبلیغی و مبارزاتی آن مرحوم، گفت‌وشنودی را که طی آن به بیان خاطرات خویش در دوران آغازین نهضت اسلامی پرداخته بودند، به شما تقدیم و برای آن سفر کرده علو درجات مسئلت می‌کنیم. ■ ■ ■

**جنابعالی از چه مقطعی و چگونه با حضرت امام آشنا شدید؟ در دوره آشنایی، حالات و مقامات ایشان را چگونه دیدید؟**

بسم الله الرحمن الرحیم. از ۱۵، ۱۰ سالگی به فیضیه می‌رفتم و از دور حضرت امام را تماشا می‌کردم که درس اخلاق می‌گفتند، اما آشنایی نزدیک با ایشان، در جریان ایستادگی در برابر بهائیت پیش آمد. قضیه از این قرار بود که مرحوم آیت‌الله بروجردی به‌شدت با بهایی‌ها مخالف بودند و لذا به مرحوم آقای فلسفی فرموده بودند در منبرهای خود بهایی‌ها را بگویدا یادم است در یکی از روزهای ماه رمضان، برای تبلیغ راه رادیو شنیدم که بهایی‌ها را به‌شدت گویند. انتظار همه این بود که بعد از ماه رمضان، اوضاع فرق کند و دست بهایی‌ها از مناصب مهم کوتاه شود، اما در کمال تعجب اوضاع بالعکس شد! شنیدم دکتر اقبال پیش شاه رفته و گفته بود: اگر در این زمینه کوتاه بیایید، آخوندها به این گفته بود: اگر در ماه رمضان، اوضاع فرق کند و دست خلاصه نظر شاه را برگردانم، بعد هم در مجلس شورای ملی بین مرحوم صفایی نماینده قزوین – که طرحی را به امضای ۱۵، ۱۰ نفر از نمایندگان مجلس رسانده بود که بر اساس آن بهائیت غیر قانونی اعلام می‌شد- با سردار فاخر – که چند دوره نماینده شیراز و وکیل مجلس بود- نزاع شدیدی در گرفت.

در این دوره بود که خدمت حضرت امام رفته و به ایشان عرض کردم: «این جریان فقط یک راه دارد و آن هم این است که با استفاده از دستجات و تکیه‌های قم، در مملکت سر و صدا ایجاد کنیم. باید سران تکیه‌ها را ببینیم و از آنها بخواهیم به مردم شیراز تلگراف بزنند و بگویند چشمشان روشن که نماینده‌تان در مجلس از بهایی‌ها طرفداری کرده است.» ایشان نظرم را پسندیدند، البته این برنامه انجام نشد و کارهای دیگری به‌جای آن صورت گرفت، ولی به هر حال این نخستین ملاقاتم با حضرت امام بود.

**نهضت اسام در واقع از اعتراض به لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی شروع شد. از این برهه چه خاطراتی دارید؟**

تصویب لایحه در دولت علم، در واقع یک رنگ خطر جدی برای اسلام بود، زیرا در آن قید سوگند به قرآن تبدیل به سوگند به کتب آسمانی و به زنان حق انتخاب شدن و انتخاب کردن داده شده بود که در آن دوران، اقدام خطرناکی بود. شاه تصور کرده بود پس از رحلت آیت‌الله بروجردی، برای انجام مقاصد خود در ایران، بسط ید پیدا کرده است. عصر روزی که این لایحه تصویب شد، همه مراجع بزرگ در منزل آیت‌الله حائری جمع شدند و تلگرافی در اعتراض به این لایحه تهیه کردند و برای شاه فرستادند. شاه چند روزی پاسخ تلگراف را نداد تا به این شکل به آقایان اهانت کند. بعد هم در حالی که آقایان را بقلب حجت‌الاسلام مورد خطاب قرار داده بود، در پاسخ اینگونه وانمود کرد که دل ما برای دین و اسلام بیشتر از شما می‌سوزد و موضوع این‌ لایحه هم یک امر دولتی است و به ما ربطی ندارد!

وقتی شاه به این شکل از خود رفع مسئولیت کرد، حضرات آیات تلگراف‌های اعتراضی خود را برای علم، نخست‌وزیر وقت فرستادند که تندترین آنها تلگراف امام بود. علم پاسخی به این تلگراف‌ها نداد و در نتیجه بازار آتش خاموش کردن آتش برساند!

**شما که از نزدیک شاهد این مسائل بودید، از وقایع آن روزها چه خاطراتی دارید؟**

روزی پنج‌شنبه بود که به منزل مرحوم آیت‌الله گلپایگانی رفتم. آن روز مجلس روضه‌خوانی برپا بود و عده‌ای از بازاری‌ها هم آمده بودند و اعتراض داشتند که چرا دولت جواب تلگراف آقایان را نداد؟ مرحوم آیت‌الله گلپایگانی همان جا به علی نظری فرماندار وقت، رئیس شهریار و رئیس ساواک تلفن زدند که به اینتجا بیایید و جواب مردم را بدهید! فرماندار رفت و در درگاهی اتاقی که آیت‌الله گلپایگانی بود، ایستاد و سعی کرد مسیر افکار مردم را تغییر دهد و گفت: «دولت کارهای زیادی مثل لوله‌کشی و عمران دارم، برای شهر قم هم نقشه‌های زیادی دارد و درست نیست با اعتراض به او، اخلاقی در کارهایش ایجاد شود.» قرار شد من بروم و به حرف‌های او جواب بدهم. رفته و به فرماندار گفتم: «شما درباره کارهای عمرانی و لوله‌کشی آب و این چیزها حرف زدید! حالا: شما سوآلی می‌کنم! اگر جایی در شهر آتش بگیرد، آیا شهرداری باید به کار گریه‌اش بگوید شما همچنان مشغول کارهایش باشید تا به وقتش نوبت خاموش کردن آتش برساند؟ آیا این کار منطقی است؟ کدام عقل سلیمی قبول می‌کند اطفا‌ی حریق در نوبت کارهای اداری قرار بگیرد؟ موضوعی که حضرات مراجع و علما بدان اعتراض کرده‌اند حکم حریق در راه دارد و دولت مکلف است بلافاصله پاسخ دهد. منتظر بمانید تا به نوبت جواب داده شود یعنی چه؟ شما نمی‌دانید روحانیت همیشه در این کشور نقش تعیین‌کننده داشته است؟ به غائله پیشه‌وری و غلام یحیی چه دسترسی یابان و مملکت را بجات داد؟ اگر روحانیت نبود که الان آذربایجان را از ایران جدا کرده بودند. آن روزها در تبریز نه سرسبز جرئت نفس کشیدن داشت و نه افسر، ولی باز یک آخوند بود که به مسجد رفت و مردم را به قیام فراخواند. امروز چه شده است که به روحانیت اهانت می‌کنید؟...»

**آیا حضرت امام در جریان صحبت‌های شما قرار گرفتند؟**

بله، حرف‌هایم به گوش امام رسیده بود و بسیار خوشحال شده بودند، به همین دلیل دستور فرمودند در مجالس فاطمیه، برای منبر رفتن از من دعوت شود، در حالی که وقت منبرها پر بود، اما ایشان به دامادشان مرحوم آقای اشراقی فرموده بودند فلانی حتماً باید منبر برود. در مسجد امام

قم، مجلس بسیار مجلل و پرجمعیتی برگزار شد که واقعاً نظیرش را نه قبل و نه بعد از انقلاب ندیدم! مردم حتی روی پشت‌بام‌ها و خیابان‌های اطراف هم جمع شده بودند و عبور و مرور در خیابان‌های اطراف مسجد، مختل شده بود! زمینه را برای انجام تلگرافی که علم برای وعاظ تهران فرستاده بود، حرف زد. علم گفته بود: «بعضی کارها-از الزامات بین‌المللی است و باید آنها را اجرا کنیم. وعاظ هم بهتر است مردم و علما را توجیه و زمینه را برای انجام این کارها آماده کنند.» گفتم: «حکایت معاویه این است که به ابن عباس گفت: دیگری حق ندارد از فضایل علی(ع) بگوید! ابن‌عباس گفت: پس بگوید حق نداریم از قرآن بگوییم، چون قرآن در فضایل علی(ع) سخن گفته است. معاویه گفت: تفسیر قرآن را از ما بگیرید! ابن عباس گفت: قرآن بر آل‌هاشم نازل شد، برای تفسیرش سراغ یهودی‌ها برویم؟ معاویه پرسید: چرا ما را به یهودی‌ها تشبیه کردی؟ ابن عباس پاسخ داد: تو از یهودی‌ها بدتری، چون داری عقیده خودت را تحمیل می‌کنی! حالا علم، معاویه عصر شده است



## د

**خدمت امام رسیدیم و عرض کردم: «شب قبل از سوسی ساواک تلفن تهدید آمیزی به من شد، بنده به کسی از این بابت حرفی ن‌زدم که جبهه ما تضعیف نشود.» امام بلافاصله دستور فرمودند به آیت‌الله بهبهانی در تهران تلفن شود و بپرسند: این چه بساطی است که خطیب ما را تهدید می‌کنند؟» بعد هم فرمودند: «هن به منبرهای خود، در لغو لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی اهتمام کردید.**

**«خاطره‌ها و نکته‌هایی از دوران آغازین نهضت اسلامی» در گفت‌وشنود با حجت‌الاسلام و المسلمین سیدمحمد آل‌طه**

## به رئیس ساواک گفتم

# مرگ دست جمعی عروسی است!

می‌خواهد عقیده‌اش را تحمیل کند! شما به جای حل مشکلات اولیه مردم و اول همه درد و گرفتاری آنها، دم از الزامات بین‌المللی می‌زنید؟ مردم دارند در روستاها از فقر و بیماری، گروز کرور می‌میرند و مشکلاتن شده است! بردن زنان به مجلس؟ مگر مردهای ایران آزادند که شما دم از آزادی زنان می‌زنید؟

بعد از این سخنرانی، قرار بود مرا دستگیر کنند، اما امام دستور دادند به مرحوم آیت‌الله بهبهانی در تهران تلفن بزنند و هشدار بدهند: «اگر حکومت بخواهد زبان‌ها را ما را ببرد، من به وظیفه خود عمل می‌کنم.» در هر حال مبارزه ادامه یافت و دولت علم ناچار شد لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی را لغو کند و این شکست بزرگی برای رژیم بود. علم سخنرانی و این آمیزری کرده و گفته بود آخوندها می‌خواهند ما را به عقب برگردانند که دوباره با قاطر این طرف و آن طرف برویم! بعد از آن، منبر رفته و گفتم: «خان بیرجند تصور می‌کند با یک مشت رعیت بی سواد طرف است! اتفاقاً ما می‌گوییم چرا ایران در ساخت ابتدایی‌ترین چیزها عاجز است و هواپیمای کشتی نمی‌سازد؟ چرا شاه مملکت حتی وقتی می‌خواهد لوزه‌اش را عمل کند، دکتر از خارج می‌آوردید؟»

به خانه که برگشتم، سرهنک بدیعی رئیس ساواک تلفن زد و گفت: «فکر می‌کنید تا کی باید فحش بدهید و ما بشنویم؟ جواب این حرف‌های شما جز گلوله نمی‌تواند باشد! اگر لازم بود ۱۰۰ هزار نفر را هم می‌کشیم، ولی این برنامه‌ها را اجرا می‌کنیم!» گفتم: «اگر قرار باشد ۱۰۰ هزار نفر کشته شوند، مرگ دسته‌جمعی عروسی است! شما با آیت‌الله کاشانی هم همین کار را کردید، سرتیپ دفتری شبانه از دیوار خانه ایشان بالا رفت و چنان به پهلوی ایشان لگد زد که خون بالا آورد!» گفتم: «این چیزها را می‌دانی و این طور حرف می‌زنی؟» گفتم: «بله، می‌دانم!» خلاصه هر جور تهدیدی که از دستت برمی‌آمد کرد و آخر سر چون حریفم نند، به التماس افتاد که بگذار حرفم را بزنم و بعد جواب بده!

**اسام را در جریان این تهدیدات قرار دادید؟**

بله، فردا صبح خدمت امام رسیدیم و عرض کردم: «شب پیش چنین تلفنی به من شد، بنده به کسی از این بابت حرفی ن‌زدم که جبهه ما تضعیف نشود.» امام بلافاصله دستور فرمودند به آیت‌الله بهبهانی در تهران تلفن شود و بپرسند: «این چه بساطی است که خطیب ما را تهدید می‌کنند؟» بعد هم فرمودند: «من به سهیم خود از شما تشکر می‌کنم که با منبرهای خود، در لغو لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی اهتمام کردید.» عرض کردم: «تلاش مثل یک بیج کوچک در یک اتومبیل بود! این اتومبیل موتور محر که می‌خواست، این شما بودید که همه را به تحرک واداشتید و پیروزی حاصل شد.»

**اقدام بعدی شاه پس از لغو لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی، فرزندم اصول شش‌گانه بود. در آن جریان چه نقشی را ایفا کردید؟**

پس از اعلام فرزندم، روحانیت به‌شدت مخالفت کرد و تظاهراتی اعتراضی به راه افتاد. من شعار معروف «ما تابع قرآنیم/ فرزندم نمی‌خواهیم» مرا و به بعضی از بازاری‌ها القا کردم. مأموران با شدت عمل هر چه تمام‌تر تظاهرات را به هم زدند و بعد هم به مدرسه فیضیه رفتند و فحاشی و اهانت کردند.

## تعارف

کفتوگو ۸۸۹۸۴۹۴



## د

**سرنهنگ بدیعی رئیس ساواک تلفن زد و گفت: «فکر می‌کنید تا کی باید فحش بدهید و ما بشنویم؟ جواب این حرف‌های شما جز گلوله نمی‌تواند باشد! اگر لازم باشد ۱۰۰ هزار نفر را هم می‌کشیم، ولی این برنامه‌ها را اجرا می‌کنیم!» گفتم: «اگر قرار باشد ۱۰۰ هزار نفر کشته شوند، مرگ دسته‌جمعی عروسی است! شما با آیت‌الله کاشانی هم همین کار را کردید، سسرتیپ دفتری شبانه از دیوار خانه ایشان بالا رفت و چنان به پهلوی ایشان لگد زد که خون بالا آورد!» گفتم: «این چیزها را می‌دانی و این طور حرف می‌زنی؟» گفتم: «بله، می‌دانم!**

یادم است در روز فرزندم کسی نرفت رأی بدهد. رژیم می‌گفت، ۶ میلیون نفر رأی دادند، ولی آنچه ما دیدیم ۶۰ هزار نفر هم نبود!

**اشهرای هم به فاجعه مدرسه فیضیه کنید. ظاهر در آن روز شما هم منبر رفته بودید؟**

یادم است روز قبل از سالگرد شهادت امام صادق(ع) – که از بلندگو منزل همه آقایان علما و مراجع قرآن پخش می‌شد- فرمانداری قم ساز و آواز پخش می‌کرد! بسیار از این قضیه ناراحت شدم و عصر آن روز به منزل امام رفته که بنیم چه خبر است. رئیس بقدری زاری گفتم: «منی‌شد علوم رفت. مرا که دیدند، راه را بساز کردند و خدمت امام رفته و سلام کردم. ایشان فرمودند: «برو بالا و برای مردم صحبت کن!» بالای پله‌ها ایستادم و فریاد زدم: «مگر اشب شب شهادت امام صادق(ع) نیست؟ چرا فرمانداری حیا نمی‌کند و ساز و آواز پخش می‌کند! این فرماندار هرزه،رقاص و اهل ساز و آواز است!» این حرف‌ها باعث شد فرماندار از من شکایت کند.

فردای آن روز مرحوم آیت‌الله گلپایگانی در مدرسه فیضیه مجلس روضه‌خوانی برگزار کرده بود. رفته و دیدم کامیون‌های پر از سرباز مسلح آمده ایستاده‌اند. نوبت که به من رسید، منبر رفته و شروع به صحبت کردم که یکمتر تبه عده‌ای بی‌دلیل صلوات فرستادند! بعد از اینکه چند بار صلوات فرستادند، فهمیدم قصد اغتشاش دارند. گفتم: «هر وقت صلوات لازم بود، خودم می‌گویم.» هر طور بود منبر را منبر کردم و پایین آمدم، چون در جای دیگری به منم داشتم. در منبر بعدی بودم که صدای صغیر گلوله‌ها را شنیدم و بعد هم اخباری درباره کتک خوردن و مجروح شدن عده‌ای را می‌آوردند. شب در خانه یکی از اقوام بودم که خبر آوردند مأموران به خانه ما ریخته‌اند! بعد هم تصمیم گرفتم به عراق بروم.

بعد که از مرز خارج شدم، خبر دادم نیم ساعت پس از خروج حکومت مرا ممنوع‌الخروج کرده بود. به هر حال روزهای راتالبات اما برتری بودند.

**با تشکر از فرصتی که در اختیار ما قرار دادید.**

### پیش‌خواب

حاشیه‌ای بر انتشار اثر مستند «تاریخ آل‌سعود»

### خاندانی از تبار یهودیان

■ **عبدالله امینی پور**



کتابی که در این مختصر در پی معرفی آن به شما گرامیانیم، ترجمه جلد نخست تاریخ آل‌سعود نوشته شهید ناصر السعید است.

کتاب در دهه ۷۰ میلادی، حدود ۵۰ سال پیش نوشته شده است و نویسنده به‌رغم سکونت در خارج از عربستان، پس از چاپ و نشر این اثر، با حمایت خاندان سلطنتی آل‌سعود ترور شد و جان باخت! وی در کتاب هزار و ۴۰ صفحه‌ای خویش، به بررسی جوانب گوناگون اندیشه و عمل اعضای خاندان آل‌سعود از نظر فساد و انحرافات اخلاقی – سیاسی پرداخته و کوشیده است با پژوهش تاریخی، تبار یهودی این خانواده را ثابت کند. نگارش کتاب، هم‌عصر با دوران پادشاهی فهد بن عبدالعزیز بوده و بیشتر رسوایی‌های این پادشاه گزارش شده است.

■ **محتوای کتاب**

۱- صفحات نخستین آن به بررسی شجره‌نامه خاندان آل‌سعود می‌پردازد و ثابت می‌کند ریشه و تبار این خانواده به یهود بازمی‌گردد،<sup>(۱)</sup> چنانکه ویژگی‌های نژاد یهود گزارش شده است از آیات قرآن کمک گرفته می‌شود.

۲- در ادامه چگونگی حمایت از جنبش محمد بن عبدالوهاب که به پیدایش اندیشه و فرقه وهابیت انجامید گزارش شده است. مراحل قرار گرفتن رهبری دینی در دست محمد بسن عبدالوهاب و واگذاری رهبری سیاسی عربستان به آل‌سعود – که توسط یهودیان بریتانیا و امریکا طراحی شد و به اجرا در آمد – شرح داده می‌شود.

۳- نویسنده تلاش کرده است تمامی جوانب اقدامات مجرمانه خاندان آل‌سعود را از قلم نیندازد، از این‌رو در ادامه به گزارش جنایات و قتل‌عام‌های اینان بر ضد قبایل، سران و شیوخ عربستان می‌پردازد و برای اثبات گفته‌های خود از تصاویر، عکس‌ها و گزارش جاسوسان، مأموران و دیپلمات‌ها استفاده می‌کند<sup>(۲)</sup> تا فسادهای اخلاقی و سیاسی را افشا کند.

۴- ارتباط تنگاتنگ و ژرف خاندان سلطنتی سعودی با ین گوریون، بنیانگذار رژیم اسرائیل و حمایت‌های آل‌سعود از این رژیم با خلاصه شفر عام‌های اینان می‌شود، چنانکه به معرفی بیگانگان و خدمات سروسپ‌های جاسوسی بریتانیا و امریکا می‌پردازد.

۵- روابط نزدیک، اما مجرمانه خاندان سعودی با ین گوریون، بنیانگذار رژیم اسرائیل و حمایت‌های آل‌سعود از این رژیم با خلاصه شفر عام‌های اینان می‌شود، حتی برخی عر بدانان قاضل با اصطلاحات محلی ناآشنا بودند. آدمی به یاد فارسی‌دانانی می‌افتد که کی‌بک یان کریسیم و تعصب عربی است، اما در ترجمه تعدیل و تلطیف شده است.

۶- گزارش گذرای از فعالیت‌های سیاسی و زندانی شدن نویسنده نیز آمده است.

۷- خیانت‌های رژیم به فلسطین بر شمرده شده، جنایات خاندان سعودی در داخل و ذکر اسامی شهیدان و مبارزان آمده و به بیانگیان مردمی اشاره شده است.

۸- اشغال شهرها و مناطق عربستان، نابود کردن اماکن تاریخی – مذهبی، قتل، غارت و فساد اخلاقی سران نیز گزارش شده است.

۱۰- مطالبی در باره هاشمیان – شریف‌زادگان (اشراف یا شرفا) حاکمان پیشین مکه و حجاز آمده و مقایسه‌ای بین عملکرد آنها و سعودیان انجام شده است.

۱۱- بیان نمونه‌هایی از تحجر‌گرایی و